

دکتر محمدزاده رهنی

هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی شیروان و عضو باشگاه پژوهشگران جوان

حسن فریدی

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی سبزوار.

بررسی مبانی فقهی احوال شخصیه اقلیت‌های دینی از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه

چکیده

اهل کتاب پیروان ادیان توحیدی قبل از اسلام هستند و می‌توانند با عقد قراردادی معتبر با حکومت اسلامی از تمامی حقوق انسانی همچون حق حیات و حقوق اقتصادی همچون حق خرید و فروش و حقوق قضایی و... برخوردار شوند به گونه‌ای که در بیشتر موارد؛ تفاوتی بین اهل کتاب و مسلمانان وجود ندارد.

یکی از مباحث مهم در باره‌ی اقلیت‌های دینی، احوال شخصیه آنهاست که به جهت اهمیت آن، در قانون مدنی و حتی در قانون اساسی به آن اشاره شده که چهار مورد ازدواج، طلاق، وصیت و ارث را شامل است. در این مقاله اثبات گردیده که با توجه به قواعد فقهی از جمله قاعده‌ی الزام و قاعده‌ی ابرام، احوال شخصیه اهل کتاب در مورد آنها معتبر بوده و دادگاه‌های اسلامی، موظف به رعایت آن موارد، در مورد ایشان هستند.

واژگان کلیدی

احوال شخصیه، اقلیت، اهل کتاب، قاعده‌ی الزام، قاعده‌ی ابرام.

مقدمه

اقلیت‌های دینی یا همان اهل کتاب از دیدگاه اسلام، پیروان ادیان توحیدی قبل از اسلام هستند و دین مبین اسلام به احترام توحیدی بودن، حقوق آنها را محترم شمرده و به آنان اجازه داده تا با انعقاد پیمان‌هایی مانند: قرارداد ذمه یا معاهده و... در سایه امنیت حکومت اسلامی زندگی کنند و از حقوقی بهره‌مند گردند؛ به گونه‌ای که تفاوتی در بیشتر موارد، بین حقوقی که یک شهروند مسلمان دارد با غیر مسلمان وجود ندارد. از جمله این حقوق می‌توان به حقوق انسانی همچون حق حیات، حقوق اقتصادی مانند حق خرید و حقوق قضایی اشاره کرد.

یکی از حقوق قضایی اقلیت‌های دینی و اهل کتاب که در این پژوهش به بررسی آن پرداخته می‌شود، حق تبعیت آنها از احوال شخصیه خودشان است و نیز این حق برای آنها تا زمانی که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند وجود دارد؛ البته زمانی هم دادگاه اسلامی آنها را مجبور به تبعیت از احوال شخصیه خودشان می‌کند حتی اگر خودشان هم به این امر راضی نباشند.

به این ترتیب، مبحث احوال شخصیه به قدری مهم است که قانون اساسی در اصل‌های ۱۲ و ۱۳ و قانون مدنی در مواد ۶ و ۷ به آن اشاره کرده‌اند؛ با توجه به اهمیت این بحث در این مقاله به بررسی مبانی و مصادیق فقهی احوال شخصیه و یافتن ردپای فقهی این امور در ادله‌ی استنباطی فقه شیعه می‌پردازیم.

این پژوهش ابتدا به مفاهیمی چون تعریف احوال شخصیه و اقلیت و پس از آن تخییر قاضی در رسیدگی یا عدم رسیدگی به دعاوی اهل کتاب و صلاحیت محاکم اسلامی در دعاوی اهل کتاب و سپس به بررسی دو قاعده‌ی مهم الزام و ابرام خواهد پرداخت.

تعریف احوال شخصیه

در بیان فقها تعریفی از احوال شخصیه دیده نمی‌شود و شاید به این دلیل باشد که این اصطلاح اختراع حقوق بوده و نخستین بار در قانون اساسی به کار برده شد و در

بررسی‌های فقهی تنها به نمونه‌های آن اشاره شده‌است که البته آن نمونه‌ها با آن چه در قانون اساسی و قانون مدنی آمده برابر است.

شاید بتوان احوال شخصیه را در فقه به حالت‌هایی که مربوط به شخص هستند تعبیر کرد؛ بنابراین احوال شخصی و مواردی که درباره‌ی هر شخص باید جداگانه و بدون ارتباط آن با جامعه بررسی شود همانند: ازدواج، طلاق، ارث و وصیت احوال شخصیه خواهد بود. البته این تعبیر نیز اشکالاتی خواهد داشت؛ زیرا بسیاری از حالت‌های شخصی دیگر مانند عبادات را شامل نمی‌شود مگر آن که قائل باشیم منظور از این تعبیر، چنانچه در علم حقوق نیز آمده، احوال شخصیه حقوقی است یعنی آن دسته از احوال شخصیه که دارای اثر حقوقی در زندگی فرد هستند که در این صورت تعبیر صحیح و منطبق با تعریف آن در علم حقوق خواهد بود.

از لحاظ حقوقی برخی صاحب نظران معتقدند که احوال شخصیه تعریف روشنی ندارند، اما حقوق دانان کوشیده‌اند با آوردن نمونه‌هایی، آن را تعریف نمایند. سرانجام احوال شخصیه این گونه تعریف شده است:

«احوال شخصیه به معنی اوصاف و خصوصیات است که وضع و هویت شخصی و

حقوقی و تکالیف فرد را در خانواده و اجتماع معین می‌کند.» (کاتوزیان، عقود معین، ۴/۲)

از مجموع اصل‌های ۱۲ و ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مواد ۶ و ۷ قانون مدنی، موارد زیر از نمونه‌های احوال شخصیه شمرده است: نکاح، طلاق، ارث، وصیت و اهلیت. در ماده‌ی واحده‌ی اجازه، رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه، مصوب ۱۳۱۲، فرزند خواندگی نیز به عنوان یکی از مصادیق احوال شخصیه تعیین گردیده است. اما در ماده‌ی ۵ پروتکل ضمیمه عهدنامه‌ی مودت و اقامت و تجارت ایران و یونان، مصوب ۱۳۱۰، مصادیق احوال شخصیه به این شرح تعیین شده است: ازدواج، وضعیت اموال بین زوجین، طلاق، افتراق، جهیزیه، ابوت، نسب، تبنی (فرزند خواندگی)، اهلیت، رشد، قیومیت، تولیت، حجر، حق میراث در نتیجه وصیت یا میراث بی‌وصیت، تفریغ میراث یا دارایی، و به طور کلی تمام مسایل درباره‌ی حقوق خانوادگی و هم چنین

وضعیت اشخاص (مجموعه قوانین، ۱۳۱۱، شماره ۷۹)

دیوان عالی مصر نیز احوال شخصیه را چنین تعریف کرده است: احوال شخصیه مجموعه‌ای از صفات طبیعی یا خوانوادگی است که از ممیزات انسان از غیرش می‌باشد و قانون به آن ترتیب اثر می‌دهد؛ مثل این‌که شخص مرد است یا زن، مجرد است یا متأهل یا مطلقه، ولد مشروع است یا نامشروع، واجد اهلیت است یا به دلیل صغر سن، جنون و سفه، فاقد آن. (عزمی بکری، موسوعه الفقه و القضاء، ۱۴/۹)

از آن جا که تعریف‌ها و نمونه‌های بالا هرچند در کلیت مشترکند، اما برخی از آن‌ها چون مهریه، وقف، ارث و وصیت مورد انکار و تردید قرار گرفته‌اند، بنابراین تعریف‌های مذکور، جامع و مانع نخواهند بود.

از ویژگی‌های احوال شخصیه دو امر است: اول این‌که قابل تقویم و مبادله به پول نیستند و دوم این‌که به وضعیت و موقعیت اجتماعی فرد وابستگی ندارند (صفایی و... اشخاص و محجورین، ۹/۶) دلیل این امر نیز روشن است: این دسته از حقوق به شخصیت مربوط است نه حقوق مالی.

در تحلیل حقوقی، احوال شخصیه در دو معنا به کار رفته است: یکی به معنی اعم و دیگری به معنی اخص. معنای اعم آن شامل «وضعیت» و «اهلیت» می‌شود و معنای اخص فقط به «وضعیت» اطلاق می‌گردد. (امامی، حقوق مدنی، ۹۹/۴)

چنان که ملاحظه می‌شود تعاریفی که از احوال شخصیه گفته شده بسیار با هم متفاوت بوده و حدود آن نامشخص است و تعریف واحد و جامعی که در بردارنده‌ی مفهوم واحد و نمونه‌های مشخص واحد باشد، به چشم نمی‌خورد. احوال شخصیه به گمان نویسنده، همان‌طور که اشاره شد حالت‌های مربوط به شخص به طور خصوصی و جدای از رابطه‌ی شخص با جامعه هستند و می‌توان آنها را به احوال شخصیه حقوقی و احوال شخصیه‌ی غیر حقوقی تقسیم کرد. احوال شخصیه حقوقی فرد، همان مواردی است که حقوق دانان تعریف کرده و برشمرده‌اند که البته تعاریف و نمونه‌های ذکر شده اختلافات زیادی دارد و شاید این موارد، در قانون مدنی و اساسی (ازدواج، ارث، وصیت و طلاق) قدر متیقن باشد و احوال شخصیه غیر حقوقی، حالت‌های شخصی و بدون ارتباط با جامعه را که حقوقی نباشند شامل می‌شود که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به عبادت اشاره کرد.

این پژوهش برآن است تا احوال شخصیه حقوقی اهل کتاب را نشانگر باشد؛ یعنی سعی خواهد شد تا مواردی که در قانون مدنی و اساسی به عنوان احوال شخصیه معرفی شده در مبانی و قواعد فقهی مورد فحص و جستجو واقع شود تا مشخص شود آیا این موارد در فقه پذیرفته شده و اثبات شده است یا خیر؟ چنان که خواهیم دید مبانی اثبات احوال شخصیه در فقه دو قاعده‌ی فقهی الزام و ابرام هستند.

تعریف اقلیت

همان‌گونه که از واژه‌ی اقلیت مشخص است، منظور افرادی هستند که از نظر تعداد، اندک بوده و نسبت به جمعیت اصلی جامعه از تعداد کمی برخوردارند. این واژه می‌تواند در زمینه‌های مختلف کاربرد داشته باشد؛ از جمله اقلیت سیاسی، اقلیت نظامی، اقلیت علمی و یا اقلیت دینی که مقصود در این پژوهش، اقلیت دینی است. اقلیت‌های دینی نیز به افرادی گفته می‌شود که از نظر دین نسبت به جمعیت اصلی یک جامعه در اقلیت باشند و دینشان با دین اصلی آن جامعه متفاوت باشد و چون هدف در این جا اقلیت‌های دینی در جامعه‌ی اسلامی است، بنابراین شامل افرادی می‌شود که در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنند ولی مسلمان نیستند و چون تعداد افرادی هستند بسیار اندک و کم به آنها اقلیت‌های دینی گفته می‌شود. اقلیت‌های دینی با توجه به تعریف گفته شده، می‌تواند هر فردی را که مسلمان نباشد شامل شود؛ اما باید دانست از نظر قوانین اسلامی اقلیت‌های دینی که اجازه‌ی سکونت را در کشور اسلامی و زندگی در کنار مسلمان دارند، محدود خواهد بود. بنابراین ابتدا به بررسی این مطلب می‌پردازیم که چه غیرمسلمانی و با چه قراردادی می‌توانند در کشور اسلامی و در زیر سایه‌ی حکومت اسلامی زندگی کنند. شایان ذکر است که از نظر اسلام، به فردی که دین اسلام را نپذیرته، کافر گفته می‌شود، چه پیرو

دین توحیدی باشد و چه نباشد (حلی، قواعد الاحکام ۷۳/۳ - ۳۸) زیرا کفر به معنی انکار کردن و پوشاندن و پنهان کردن است.^۱ بنابراین به کسی که به حقیقت وجود خداوند یا برخی از صفات جلال و جمال او و یا حقیقت اسلام را انکار می کند و آن را پنهان می دارد، کافر گفته اند. (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۴/۵)

تقسیم کفار از دیدگاه اسلام

در یک تقسیم بندی کفار به کفار کتابی و غیر کتابی تقسیم می شوند:

الف) کفار کتابی

کفار کتابی یا اهل کتاب یا همان اقلیت های دینی معتبر از نظر اسلام، پیروان ادیان توحیدی به جز اسلام را گویند و امروزه فقط سه گروه آنها از نظر دین مبین اسلام اعتبار دارد که عبارتند از: یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان (حلی، قواعد الاحکام، ۳۷/۳؛ ابن اثیر، النهایه، ۲۷۱/۱؛ حلی، ارشاد الاذهان، ۳۴۲/۱؛ همانف تذکره الفقهاء، ۲۸۲/۹) البته احکام مربوط به احوال شخصیه در مورد غیر اهل کتاب نیز اعتبار دارد که در این پژوهش بررسی می شود.

ب) کفار غیر کتابی

سایر کفار به جز سه گروه ذکر شده کفار غیر کتابی خواهند بود.

تقسیم کفار با توجه به نوع رابطه آنها با حکومت اسلامی

الف) کفار ذمی

کفاری که با حکومت اسلامی قرارداد ذمه امضا کرده اند؛ که از مهم ترین مفاد این قرارداد؛ پرداخت جزیه است. نکته ی مهم این است که عقد قرارداد ذمه فقط با اهل

۱- به گفته ی راغب اصفهانی به همین جهت به شب کافر می گویند، زیرا اشیا را در تاریکی خود می پوشاند.

کتاب صحیح است و این گروه می‌توانند موضوع قرارداد ذمه باشند و در سایه‌ی حکومت اسلامی و در کنار مسلمانان زندگی کنند؛ بنابراین اقلیت‌های دینی معتبر ساکن در کشور اسلامی همین گروه خواهند بود.

ب) کفار مستأمن

کفار مستأمن یا معاهد کفاری هستند که از طرف حکومت اسلامی به آنها امان داده شده و یا قراردادی غیر از قرارداد ذمه با آنها بسته شده باشد. در مورد کفار معاهد شرط کتابی بودن مطرح نیست و بنابراین کفار معاهد می‌توانند از غیر اهل کتاب یا حربی باشند. (تبریزی، صراط النجاه، ۵۵۴/۱؛ محقق حلی، شرایع لاسلام، ۹۸۶/۴)

«اقلیت» در بیشتر اسناد بین‌المللی، از جمله اعلامیه‌ی حقوق بشر، ذکر نشده است. (جانسون، اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۸۴) تنها سند بین‌المللی که اقلیت ذکر شده و ماده‌ای به آن اختصاص داده شده، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ م است که در ماده‌ی ۲۷ خود مقرر می‌دارد: «در کشورهایی که اقلیت‌های نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، نمی‌توان اشخاص متعلق به اقلیت‌های مزبور را از این حق محروم کرد که در مجموع با سایر افراد گروه خودشان از فرهنگ خاص خود متمتع شوند و به دین خود متدین بوده، بر طبق آن عمل کنند یا به زبان خود تکلم نمایند.»

چنان که ملاحظه می‌شود، اقلیت در این ماده نیز تعریف نشده است؛ ولی می‌توان این تعریف را از آن ماده استنباط کرد: «اقلیت گروهی از افراد جامعه می‌باشند که در خصوصیات نژادی یا مذهبی یا زبانی گروه اکثریت موافقت نداشته باشند.» حقوق دانان در تعریف اقلیت عمدتاً در تحلیل و تفسیر همین ماده بیان کرده‌اند. تعریف متفق علیهی از اقلیت وجود ندارد و تفسیرهای متفاوتی از آن ارایه داده‌اند؛ برای نمونه: اقلیت گروهی هستند که در درون یک بلوک نقل و انتقال یافته‌اند و بدون آن که فرصت ابراز آزادانه خواست و اراده خود را پیدا کنند، به جمعیت کشوری ملحق شده‌اند که از نظر مذهب، زبان یا نژاد با اکثریت آنها تفاوت دارند. بنابراین گروه‌هایی که کم‌کم و به خواست خود، به داخل یک کشور مهاجرت کرده‌اند، اقلیت محسوب نشده، از حمایت بین‌المللی ویژه اقلیت‌ها بهره‌مند نمی‌شوند. حقوق‌دان‌ها تعریف‌های دیگری ارائه داده‌اند. از جمله

بهترین تعریف‌های «اقلیت»، تعریف «کاپاتورتی» است که می‌نویسد: اقلیت عبارت است از گروهی که در حاکمیت شرکت نداشته، از نظر تعداد، کمتر از بقیه جمعیت کشور باشند و اعضای آن، در عین حال که تبعه آن کشورند، ویژگی‌های قومی، مذهبی یا زبانی‌شان با سایر جمعیت کشور تفاوت دارد و دارای نوعی حس وحدت منافع و همبستگی در جهت حفظ فرهنگ، آداب و رسوم، مذهب یا زبان خود هستند. (ترنبری، حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها، ۵۳/۱)

بر اساس این تعریف‌ها، هر جا این عناصر در گروهی گرد آمد، آن گروه، از نظر حقوق بین‌الملل، «اقلیت» محسوب می‌گردد و صدق «اقلیت» منوط به شناسایی دولت‌ها نمی‌باشد. نکته مهم دیگر آن است که «اقلیت» در فقه اسلامی با «اقلیت» در حقوق قدری متفاوت است. در فقه اسلامی، اقلیت زبانی یا نژادی نداریم؛ زیرا در اسلام، نژاد و زبان باعث برتری و امتیاز نمی‌گردد.

چنان که گفتیم اقلیت مطرح شده در اسلام، تنها اقلیت دینی است که به آنها اهل کتاب، گفته می‌شود و عبارتند از یهود و نصارا و شبه اهل کتاب، که با آنها مانند اهل کتاب معامله می‌شود؛ و به آنها مجوس گفته می‌شود. (طوسی، مبسوط، ۲۶۱/۲)

چنان که ملاحظه می‌شود، ظاهراً میان اقلیت «فقهی» با اقلیت «حقوقی» نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ مسلمانان غیر ایرانی از نظر حقوق، اقلیت محسوب می‌شوند، اما از نظر فقه، اقلیت نیستند؛ اما کلیمیان ایرانی از دید فقه، اقلیت محسوب می‌شوند ولی از دید حقوق، ممکن است اقلیت نباشند.

تخیر قاضی در رسیدگی یا عدم رسیدگی به دعاوی اهل کتاب

از آن جا که رسیدگی به احوال شخصیه اهل کتاب در دادگاه و سیستم قضایی انجام می‌گیرد و صدور حکم به اعتبار و یا عدم اعتبار این امور توسط قاضی و دادگاه صورت می‌پذیرد، ابتدا به اثبات این نکته می‌پردازیم که قضاوت و دادگاه‌های اسلامی در رسیدگی به دعاوی اهل کتاب اختیار دارند و می‌توانند به دعاوی آنها رسیدگی کرده و یا از رسیدگی امتناع و آنها را به خودشان واگذار کنند. این مطلب با توجه به حکم

مستقیم و روشن آیه‌ی قرآن ثابت است، آن جا که می‌فرماید: «اگر اهل کتاب برای قضاوت نزد تو آمدند بین آنها قضاوت کن یا اگر خواستی حکمیت آنها را بپذیر.» این آیه به پیامبر اکرم(ص) اختیار می‌دهد که هر گاه اهل کتاب جهت دادرسی و داوری به او مراجعه کردند می‌تواند در میان آنها حکم کند و نیز می‌تواند از صدور حکم امتناع کند. (طوسی، التبیان، ۵۲۴/۳؛ طباطبایی، المیزان، ۳۷۰/۵؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۳۸۶/۴؛ خوبی، البیان، ۳۶۰)

روایت‌ها نیز همین مطلب را تأیید کرده و اختیار قاضی مسلمان، در رسیدگی یا عدم رسیدگی به دعاوی اهل کتاب را پذیرفته‌اند. به عنوان مثال، ابو بصیر در روایتی از امام صادق(ع) آورده است: هرگاه اهل تورات و انجیل به دادگاه اسلام رجوع کنند، قاضی اختیار دارد اگر خواست حاکم میان آنها باشد و اگر هم خواست آنها را ترک کند. «(حر عاملی، وسایل اشیعه، ۲۱۸/۱۸) ولی اگر یکی از طرفین منازعه مسلمان باشد، طبق آیه‌ی نفی سبیل، حاکم موظف به رسیدگی است تا منجر به طرح دعوا در محاکم غیر اسلامی نشود.

فقه‌های بزرگوار شیعه نیز با توجه به این ادله بر همین مطلب فتواداده‌اند؛ البته باید توجه داشت اختیار در عدم رسیدگی به دعاوی اهل کتاب، رهاکردن آنها در حالی که نزاع بین آنها هم چنان باقی است نخواهد بود؛ زیرا این مطلب باعث تشدید نزاع و بر هم خوردن نظم و امنیت جامعه خواهد بود، بلکه منظور ارجاع آنها به دادگاه خودشان می‌باشد.

علامه حلی در این باره می‌فرماید: «اعراض به معنای خودداری از قضاوت و احاله آنها به دادگاه‌های متبوع خودشان می‌باشد نه آن که طرفین به حالت نزاع رها شوند.» (تذکره الفقها، ۶۵۲/۲)

و نکته‌ی قابل توجه دیگر در این باره این است که اگر یک طرف دعوا مسلمان و طرف دیگر اهل کتاب یا مستأمن باشد، دادگاه اسلامی باید رسیدگی کند و حق اعراض از رسیدگی را نخواهد داشت، زیرا مراجعه مسلمان به دادگاه اهل کتاب استیلاهی اهل کتاب بر مسلمان است که بنا به قاعده‌ی نفی سبیل منفی است به همین جهت علامه

حلی در جای دیگر از کتاب تذکره الفقهاء می‌فرماید: «قضاوت حاکم میان ذمی و مسلمان یا مستأمن و مسلمان واجب است زیرا حفظ حقوق مسلمانان از ظلم ذمی بر ما فرض است.» (۹۸۱/۲) و اصل سی و چهارم قانون اساسی دادخواهی را حق مسلم هر فرد دانسته و روشن کرده است که نمی‌توان جلوگیری کرد از فردی برای رفتن به دادگاهی که حق قانونی مراجعه به آن را دارد.

صلاحیت دادگاه اسلامی در رسیدگی به تمامی دعاوی و جرایم اهل کتاب

با این که گفتیم دادگاه اسلامی در رسیدگی به دعاوی یا جرایم اهل کتاب اختیار دارد؛ از طرف دیگر باید گفت چنانچه دادگاه اسلام تصمیم به رسیدگی به دعاوی و جرایم اهل کتاب گرفت صلاحیت او عام بوده شامل تمامی دعاوی و جرایم می‌گردد.

بنابراین صلاحیت دادگاه اسلام نسبت به برخی جرایم اهل کتاب که در دین خودشان جایز است اما در جامعه‌ی اسلامی به صورت علنی انجام می‌شود ثابت است. محقق حلی در شرایع الاسلام در این زمینه معتقد است: «دادگاه اسلامی با همان مجازاتی که اسلام برای این اعمال مقرر داشته است در مورد آنها قضاوت می‌کند.» (۲۵۵)

بنابراین سیستم قضایی اسلام در صورت تمایل می‌تواند احاطه‌ی کامل بر تمامی دعاوی و جرایم اهل کتاب داشته است و از این جهت محدودیتی برای او وجود ندارد.

قضاوت بر اساس احکام اسلام بدون در نظر گرفتن دین

حکم دادگاه اسلام، چه در مورد مسلمانان و چه در مورد غیر مسلمانان بر اساس احکام اسلام صادر می‌شود. این مطلب از عموم آیه‌های قرآن که دال بر وجوب قضاوت بر اساس احکام اسلام برای همه مردم بدون توجه به دین آنها دارد استفاده می‌شود. در این قسمت به بررسی دو نکته می‌پردازیم:

۱- قضاوت درباره‌ی اهل کتاب توسط دادگاه اسلام باید بر اساس احکام اسلام باشد، مگر در مواردی که فقه اسلام در این باره اجازه‌ی صدور حکم بر اساس احکام خود اقلیت‌های دینی را داده باشد.

۲- باید به این نکته نیز توجه داشت که حکم این آیه مبنی بر صدور حکم بر اساس احکام اسلام نسخ آیه‌ی قبلی مبنی بر اختیار قاضی در رسیدگی یا عدم رسیدگی به دعاوی اهل کتاب نیست. بلکه این آیه متمیم آیه قبلی است؛ بنابراین نتیجه این دو آیه این می‌شود که در صورت رسیدگی دادگاه اسلامی به دعاوی اهل کتاب این رسیدگی باید بر اساس احکام اسلام باشد.

آیت الله خویی در کتاب البیان همین قول را اختیار کرده است و می‌نویسد:
«حقیقت این است که در این آیه نسخی واقع نگردیده و در آیه^۱ [۴۸ سوره‌ی مائده] خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که طبق احکام اسلامی در میان اهل کتاب قضاوت کند، ولی این آیه اختیار قبلی در قضاوت یا عدم قضاوت در میان اهل کتاب را نفی و نسخ نکرده است.» (۳۶۰-۳۶۵)

از دیگر ادله‌ی عدم نسخ آیه تخییر قضاوت قاضی مسلمان در میان اهل کتاب اجماع امامیه است (همان جا) و دلیل دیگر، نزول هر دو آیه با هم در یک زمان می‌باشد و معنا ندارد که دو آیه با هم نازل شده باشد و یکی ناسخ دیگری باشد، به طوری که آیه منسوخ اصلاً زمانی برای اجرا نداشته باشد (رک، همان جا: مکارم شیرازی تفسیر نمونه، ۳۸۶/۴؛ علامه حلی، منتهی المطلب، ۹۸۱/۲) در هر صورت آیه‌ی تخییر نسخ نشده و آیه‌ی دوم چنین بیان می‌دارد که اگر قاضی خواست میان اهل کتاب داوری کند، باید این داوری بر اساس احکام اسلام باشد. (سیوطی، الدر المنثور، ۲۸۴/۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۵۵/۸)

رعایت احوال شخصیه اهل کتاب در حدود دو قاعده‌ی الزام و ابرام

تا این مرحله اثبات شد که دادگاه‌های اسلام در رسیدگی به دعاوی و جرایم اهل کتاب آزادی دارند و می‌توانند رسیدگی کنند و می‌توانند آنها را به دادگاه‌های خودشان

۱- فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ « (مائده / ۴۸)

ارجاع دهند و در صورت رسیدگی دادگاه اسلام، به دعاوی و جرایم اهل کتاب، مرجع رسیدگی احکام اسلام خواهد بود و حکم دادگاه باید براساس احکام اسلام صادر شود؛ زیرا کفار و مسلمانان در احکام فرعیه اسلام و تکالیف شرعی و خطابات شرعی مشترک هستند و کفار همان طور که مکلف به اصول هستند به فروع نیز مکلفاند بر این اساس کلیه احکام و تکالیف شرعی شامل کفار نیز می‌شود. بنابراین اصل و قاعده‌ی اولیه در باب کفار این است که احکام کیفری و حقوقی اسلام در مورد کفار اجرا می‌شود. این مطلب را آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مائده ثابت می‌نماید و می‌فرماید که احکام محاکم اسلامی درباره‌ی اهل کتاب «بما انزل» یعنی احکام و دستورات الهی در قرآن کریم و دین مبین اسلام می‌باشد.

اکنون به بررسی این مطلب می‌پردازیم که آیا مواردی وجود دارد که حکم دادگاه اسلام، در مورد اهل کتاب بر اساس احکام دین خود آنها صادر شود و اهل کتاب در آن موارد تابع مقررات دین خود باشند؟ جواب مثبت بوده و در پاسخ در مورد احوال شخصیه قابل بررسی می‌باشد. بنابراین اهل کتاب در موارد احوال شخصیه تابع مقررات دین خود خواهند بود و دادگاه‌های اسلام نیز موظف به صدور حکم در موارد احوال شخصیه طبق مقررات دین اهل کتاب خواهند بود. در این باره می‌توان گفت بر طبق قانون تخصیص صدور حکم درباره‌ی اهل کتاب در مورد احوال شخصیه، از احکام اسلام تخصیص می‌خورد و صدور حکم طبق قانون دین اهل کتاب صورت می‌گیرد. البته باید توجه داشت که صدور حکم در مورد احوال شخصیه بر طبق احکام اهل کتاب باز هم حکم «بما انزل الله» بوده و از این جهت اشکالی بر حکم آیه‌ی مذکور وارد نیست؛ همان‌طور که جمله‌ی معروفی^۱ در همین باره در علم اصول ثابت شده است. در همین زمینه موارد احوال شخصیه در حد دو قاعده‌ی الزام و ابرام که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند از حکم آیه‌ی ۴۸ سوره مائده تخصیص می‌خورد و صدور حکم در این موارد به مورد اهل کتاب، باید طبق مقررات خود آنها باشد.

حتی می‌توان گفت صدور حکم در موارد احوال شخصیه، در حدود دو قاعده‌ی الزام و ابرام در مورد اهل کتاب طبق مقررات خود آنها باز هم حکم «بما انزل الله» می‌باشد؛ زیرا حکم «بما انزل الله» توسعه داشته و شامل موارد قاعده‌ی الزام و ابرام نیز می‌باشد. در واقع این دو قاعده نیز جزیی از حکم کلی «بما انزل الله» هستند و عمل به آنها خلاف «ما انزل الله» نخواهد بود؛ که با این استدلال دیگر تخصیصی نخواهد بود، بلکه جزیی از «ما انزل الله» و احکام اسلام رعایت احوال شخصیه اهل کتاب در حدود دو قاعده‌ی الزام و ابرام خواهد بود.

چنان که گفتیم جهت بررسی این سؤال که آیا تمام احکام کیفری و حقوقی اسلام همان‌طور که در مورد مسلمانان اجرا می‌شود عیناً در مورد کفار نیز اجرا می‌شود یا در این بحث استثنائاتی نیز وجود دارد؟

باید به بررسی پذیرش دو قاعده‌ی الزام و ابرام از جانب فقها پردازیم؛ زیرا اگر این دو قاعده از طرف فقهای اسلام مورد پذیرش واقع شود در حدود این دو قاعده با پیروان ادیان الهی غیر از اسلام (اهل کتاب) بر اساس قوانین و احکام خودشان رفتار خواهیم کرد و موارد این دو قاعده‌ی اولیه یعنی حکم به احکام و قوانین کیفری و حقوقی اسلام در مورد اهل کتاب هم جاری می‌شود.

بنابراین ابتدا به تعریف و توضیح دو قاعده‌ی الزام و ابرام و موارد اجرا و کاربرد آنها می‌پردازیم و سپس بر اساس مطالب بیان شده نتیجه‌گیری خواهیم نمود.

قاعده‌ی الزام

معرفی قاعده

یکی از قواعد پرثمر فقهی قاعده‌ی الزام می‌باشد و مفهوم آن ملزم کردن مخالفان مذهب امامیه بر احکامی است که احکامی است که آنها خودشان را بر آن الزام کرده‌اند.

(بجنوردی، قواعد الفقهیه، ۱۷۹/۳)

آیت الله فاضل لنکرانی (ره) در تعریف این قاعده می‌فرماید:

«قاعده‌ی الزام از قواعد مشهوره می‌باشد و بلکه از قواعد اجماعی است و فقهای شیعه بر اثبات قاعده و جریان آن در فقه امامیه اتفاق نظر دارند و مراد از قاعده‌ی الزام، ملتزم کردن مخالفان مذهب امامیه و کفار به احکام و تکالیفی است که خودشان به آن اعتقاد دارند و علیه آنها است.» (القواعد الفقیه، ۱۶۷)

مدارک قاعده

الف) اجماع امامیه بر صحت این قاعده:

یکی از مدارک اثبات قاعده اجماع اصحاب امامیه بر وجود و اجرای این قاعده می‌باشد ولی اجماع با وجود مدارک قاعده که روایات و سایر ادله می‌باشند اجماع مدارکی بوده و حجیت ندارد و کاشف از قول معصوم نیست. (همان)

ب) روایات:

در مدارک اصلی این قاعده، روایت‌های بسیاری از ائمه‌ی معصومین به ما رسیده است، صاحب وسائل الشیعه این روایات را در کتاب طلاق، ارث، ایمان و نکاح و ابواب مختلف درج کرده است و این روایات تنها راه اثبات این قاعده می‌باشد. (مکارم شیرازی، القواعد الفقیه، ۱۵۹/۲)

۱- صحیح محمد بن مسلم از ابی جعفر(ع):^۱

یعنی جایز است که علیه هر صاحب دینی آن چه را در دین خودشان جایز و حلال می‌شمارند اعمال کرد. (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۹۱/۱۵)

۲- روایت علی بن حمزه از ابا الحسن(ع):^۲

درباره‌ی زنی که مطلقه شده بر غیر وجه شرعی (یعنی برخلاف مذهب امامیه) آیا فردی از شیعه می‌تواند با او ازدواج کند. امام فرمود: در این مسأله آنها را به آن چه خودشان بر خود الزام کرده‌اند الزام کنید. (همو، همان، ۴۰۴)

۳- خبر عبدالله بن جبلة از ابی الحسن(ع):^۳

۱- «يجوز علی اهل کل دین ما بستلحون.»

۲- «الزموهم من ذلک ما الزموه انفسهم و تزوجوهن فلا یاس»

۳- «انه قال الزموهم بما الزموه علی انفسهم.»

«یعنی آنها را به آن چه بر خودشان لازم و واجب ساخته‌اند الزام کنید.» (همان، ۵۹۸/۱۷)

۴- مرسله/ تهذیب: «همانا هر قومی که پایبند به حکمی باشند به همان حکم ملزم می‌شوند.»^۱

حدیث عبدالله بن محرز: «با آنها همان‌طور که در قوانین خود با شما برخورد می‌کنند رفتار کنید»^۲ (همان، ۳۸۵)

خبر علی بن حمزه از امام صادق (ع): «یعنی هر قومی که بین نکاح و سفاح فرق بگذارند نکاح آنها نافذ و صحیح است.»^۳ (همان، ۵۸۸/۱۴)

«یعنی همانا هر کس که متدین به دین قومی باشد به احکام همان قوم الزام می‌شود.»^۴ (همان، ۳۲۲/۱۵)

انصاف این است اگر کسی را ادعا کند که قطع به صدور این کلام از ائمه (ع) دارد در ادعایش گزافه نگفته است. (بجنوردی، قواعد الفقهیه، ۱۸۱/۳)

اهمیت قاعده‌ی الزام

اهمیت این قاعده در فقه امامیه بسیار زیاد است به گونه‌ای که برخی از بزرگان فرموده‌اند: اگر این قاعده نباشد بازاری و پایه‌ای برای مسلمانان باقی نمی‌ماند. پس این قاعده از بهترین قواعد نظم دهنده می‌باشد که شارع مقدس آن را به جهت راحتی و تخفیف امت اسلامی تقریر فرموده است. (الموسوی السبزواری، مهذب الاحکام، ۳۸/۲۶)

در صدور این قاعده از ائمه (ع) هیچ شکی نیست پس اشکال از جهت مدرک و سند اصلاً وارد نیست. (فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ۱۷۰)

۱- «ان کل قوم دانوا بشی؛ یلزمهم حکمه»

۲- «وخذوا منهم کما یأخذون منکم فی سنتهم و قضایاهم.»

۳- «کل قوم یعرفون النکاح من السفاح فنکاحهم»

۴- «الزموهم بما الزموا علی انفسهم»

مفاد قاعده‌ی الزام

بدون شک احکام شرعی فرعی بین مذاهب مختلف اسلامی تفاوت دارد و قاعده‌ی الزام ناظر به همین اختلاف احکام می‌باشد بنابراین امکان دارد که پیروان مذاهب دیگر خود را ملزم به ادای مال یا تکلیف دیگری بدانند که در مذهب ما (شیعه) این الزام وجود ندارد حال مفاد قاعده‌ی الزام این است که محاکم ما و شیعیان می‌توانند پیروان مذاهب دیگر را به معتقدات خود و التزام‌هایی که در مذهب خودشان علیه خودشان وجود دارد الزام کنند. (همان ۱۷۱) و فرقی ندارد که این الزام (چیزی که مخالفان خود را ملزم به آن می‌دانند و در مذهب‌شان ثابت است) از مالیات باشد یا از حقوق یا از اعتبارات مانند حصول طلاق بر غیر وجه شرعی طبق مذهب شیعه باشد. (بجنوردی، قواعدالفقیهه، ۱۸۱/۳)

بر این اساس در هر موردی که مخالف به مقتضای مذهبش، ملزم به ورود ضرری به خودش باشد که آن ضرر مالی باشد. و اگر فردی از مخالفان اعتقاد به ضمان آور بودن امری داشته باشد و این امر در نزد امامیه موجب ضمان نباشد یا اعتقاد داشته باشد حقی از او گرفته می‌شود و یا به سبب امری طلاق واقع می‌شود و یا موجب شرکت فردی در میراثش می‌شود و تمام این موارد و دیگر موارد قاعده‌ی الزام موافق مذهب امامیه می‌تواند؛ مخالف را به همین اعتقادش الزام کند اگر چه این الزام و ترتیب آثار، بر اعتقاد مخالف، با مذهب امامیه سازگار نباشد. (فاضل لنکرانی، القواعد الفقیهه، ۱۷۱)

و بلکه محل جریان این قاعده، جایی است که ما امامیه قایل به صحت آن حکمی که مخالفان آن را علیه خودشان ثابت می‌دانند، نباشیم و گرنه اگر ما معتقد به صحت این حکم باشیم و متدین به حکم آن باشیم این حکم مورد قاعده‌ی الزام نخواهد بود؛ بلکه مثل سایر احکام شرعی لازم‌الاجرا خواهد بود. (الموسوی السبزواری، مهذب الاحکام، ۴۰/۲۶) طایفه‌ی اجرا کننده قاعده‌ی الزام، شیعه اثنی عشری و قدر متیقن از کسانی که قاعده باید در مورد آنها اجرا شود، اهل سنت هستند (مکارم شیرازی، القواعد الفقیهه، ۱۶۴/۲)

شمول قاعده در مورد اهل کتاب

آیا قاعده‌ی الزام شامل ادیان دیگر غیر از اسلام نیز می‌شود؟
ظاهر این است که این قاعده شامل ادیان دیگر و بلکه تمام ملل و ادیان خواهد بود به دلیل عموم روایت‌های محمد بن مسلم مرسله تهذیب (همو، همان، ۱۶۵/۲)
هم‌چنین آیت‌الله بجنوردی، احتمال این که معنای دین در صحیح محمد بن مسلم اصل دین باشد، نه مذهب را قوی دانسته‌اند. (قواعد الفقهیه، ۱۸۷/۳)
مطلب دیگر قابل ذکر این است که احادیث قاعده‌ی الزام شامل اختلاف مجتهدان در مذهب امامیه نمی‌شود؛ زیرا تمام آن‌ها مذهب امامیه، دارای مذهب واحد هستند و آن مذهب اهل بیت (ع) می‌باشد نه این که فتوای یک مجتهد مذهب جداگانه و فتوای مجتهد دیگر دین و مذهب دیگر باشد. (مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ۱۶۵/۲)
بدین جهت صاحب جواهر الکلام می‌فرماید: اگر ازدواج حرامی صورت بگیرد، زن و شوهر از هم دیگر ارث نمی‌برند. فرقی ندارد که این تحریم متفق علیه بین فقها باشد مانند ازدواج با مادر رضاعی یا اخلاقی باشد مانند مادر فردی که با او زنا شده است، بنابراین اگر مقلد مجتهدی که این ازدواج را صحیح می‌داند نزد مجتهدی که این ازدواج را باطل می‌داند اقامه‌ی دعوی کند مجتهدی که ازدواج را باطل می‌داند طبق فتوای خودش با او رفتار می‌کند و نمی‌تواند مقلد را به آن چه قبل از مرافعه و دعوی تقلید می‌کرده است، الزام کند (نجفی، ۳۲۵/۳۹)
چنان که معلوم است مفاد قاعده‌ی الزام، به ویژه با توجه به روایت‌های این قاعده، الزام مخالفان و پیروان سایر ادیان به احکامی است که آنها خود را به آن ملزم می‌دانند و در تمامی موارد، نمونه‌هایی از جمله؛ ازدواج، طلاق، ارث، وصیت، ضمان و... شامل این قاعده می‌شود و می‌توان این قاعده و روایت‌های مربوط به آن را منبع خوبی برای اثبات احوال شخصیه دانست.
با دقت نظر در روایت‌هایی که برای قاعده‌ی الزام به آنها تمسک شده می‌بینیم که آن موارد از نظر متن، مختلف است و با امعان نظر مشخص می‌شود که در دو قاعده‌ی از این روایت‌ها استفاده می‌شود.

۱- قاعده‌ی الزام ۲- قاعده‌ی ابرام

البته می‌توان قاعده‌ی ابرام را قسمتی از قاعده‌ی الزام دانست اما چنان‌که گفته شد با توجه با تفاوتی که در دلالت روایت‌های این باب مشاهده می‌شود بهتر است قاعده‌ی ابرام را جدا از قاعده‌ی الزام در نظر بگیریم؛ بنابراین خوب است تا قاعده‌ی ابرام نیز معرفی گردد و کاربرد آن نیز در اثبات احوال شخصیه مورد بررسی قرار گیرد.

قاعده‌ی ابرام

معرفی قاعده

مضمون این قاعده، احترام به حقوق شخصی ملل و نحل است و اجرای آن دایر مدار ضرر و زیان نیست؛ بلکه ابرام قوانین ارباب مذاهب و مکاتب است و در امور شخصی از نکاح و ارث و وصیت و مالکیت‌های خصوصی و معاهدات شخصی و... می‌باشد.

مداراک قاعده

ثبوت این قاعده، مدلول روایت‌هایی است^۱ از این دسته از روایت‌ها می‌توانیم به ادله‌ی قاعده‌ی ابرام تعبیر کنیم. چنانکه می‌توان گفت که قاعده‌ی الزام بخشی از قاعده اقرار است و قاعده‌ی دوم احترام به حقوق ملل و نحل است و هر دو قاعده مورد بنای عقلاست و روایت‌های وارده نیز، امضاء کننده این بنای عقلا هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- «لکل قوم نکاح» و «کل قوم يعرفون النکاح من السفاح فنکاحهم جایز» و «کل قوم دانو بشیی یلزمهم حکمه» و «من دان بدین قوم لزمته احکامهم»

بخشی از فروغ قاعده‌ی ابرام

هر گاه پیروان ادیان باطله بر طبق مقررات خودشان ازدواج کرده باشند، فرزندان حاصل از این وصلت حلال‌زاده محسوب می‌شوند؛ بنابراین قذف ایشان (فرزند نامشروع خواندن) گناه و ناپسند است.

ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی گزارشی را به این شرح بیان داشته است: امام صادق (ع) دوستی داشت که غلامی از سرزمین کفر همراه وی بود. در یکی از روزها که همراه امام از بازار کفش دوزها عبور می‌کرد غلام را صدا زد جوابی نشنید. متوجه شد غلام همراه او نیست، هنگامی او را یافت خطاب کرد: کجا بودی [در حالی که ناسزایی به مادرش داد]؟ حضرت صادق (ع) از این برخورد دوستش ناراحت شد و فرمود: سبحان الله (اظهار تعجب) چرا مادر او را نابکار خواندی؟ وی گفت: مادرش مشرک است. امام فرمود: مگر نمی‌دانی که برای هر قومی نکاحی است، معلوم می‌شود که از گناه پروا نداری و او را برای همیشه از خود راند. (۵۷۱/۵)

بنابر فروع و روایت‌های این بخش، نتیجه این می‌شود که قاعده‌ی ابرام که جزئی از قاعده‌ی الزام و از فروع آن محسوب می‌شود، شامل احوال شخصیه از قبیل ازدواج و طلاق و ارث و وصیت خواهد بود.

شمول قاعده نسبت به همه ملت‌ها و ادیان و مذاهب

قاعده‌ی ابرام به نظر صاحب جواهر اختصاص به مجوس ندارد و شامل کفار دیگر هم می‌شود. (نجفی، ۳۲۰/۳۹)

این قاعده در باب احوال شخصیه تسهیلات فراوانی در بر دارد و جاذبه‌ی فقه اهل بیت را در روابط بین المللی به اثبات می‌رساند. و باب الفت و هماهنگی را به روی صاحبان خرد و مصلحان جهان باز می‌نماید.

نتیجه

- ۱- با استناد اصولی همچون اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و آیه‌ها و روایت‌هایی که در باب احترام گذاشتن به فکر و عقیده‌ی دیگران مطرح شده است و قواعد اختصاصی فقه شیعه یعنی قاعده الزام و قاعده‌ی ابرام چنین نتیجه می‌گیریم که اسلام در باب رعایت حقوق اقلیت‌های دینی پیشگام بوده است.
- ۲- کفار در فروع و احکام شرعی فرعی با مسلمانان مشترکند و اصل و قاعده‌ی اولیه این است که بر اساس اشتراک در تکالیف هم چنین به مقتضای آیه‌ی سوره مائده، احکام فقهی و جزایی اسلام در مورد کفار هم اجرا می‌شود.
- ۳- در حدود دو قاعده‌ی الزام و ابرام، اهل کتاب از حکم «بما انزل الله» و احکام اسلامی خارج بوده و طبق احکام خودشان بر آنها حکم صادر می‌شود که گاهی صدور حکم به احکام خودشان الزام آنها به احکام خودشان است هرچند آنها راضی به این الزام نباشند و الزام، به ضرر آنها باشد، مانند الزام به صحت طلاق واقع شده به غیر وجه شرعی در مذهب شیعه و گاهی صدور حکم طبق احکام آنها به طریق ابرام و تأیید احکام آنهاست که این جهت به نفع‌شان خواهد بود، مانند تأیید نکاح و ارث آنها طبق آیین و احکام خودشان و در سایر احکام که خارج از حدود قاعده‌ی الزام و ابرام است مطلقاً احکام اسلام همان طور که در مورد مسلمانان اجرا می‌شود، جاری خواهد بود.
- ۴- دو قاعده‌ی الزام و ابرام شامل موارد احوال شخصیه یعنی ازدواج، طلاق، ارث و وصیت می‌باشد و روایت‌های این دو قاعده، الزام یا ابرام اهل کتاب به احوال شخصیه خودشان را نشان می‌دهد. بنابراین مبنای فقهی احوال شخصیه همین دو قاعده و روایت‌های اثبات کننده آن خواهد بود.
- ۵- تذکر این نکته ضروری است که تخصیص عمومات در اصول اثبات شده است. بنابراین خروج این دو گروه از قاعده و اصل حکم «بما انزل الله» و احکام اسلام در حدود دو قاعده‌ی الزام و ابرام خلاف دین شمرده نمی‌شود. بلکه خود دین گفته که در حدود این دو قاعده با آنها بر اساس احکام خودشان رفتار کنید، حتی می‌توان گفت عمل به قاعده‌ی الزام و ابرام توسعه در «بما انزل الله» است به این صورت که خود این

دو قاعده هم‌چزئی از (انزل الله) و احکام اسلام هستند و عمل طبق آنها عمل طبق (بما انزل الله) می‌باشد.
بنابراین، حکم طبق این دو قاعده، حکم (بما انزل الله) و حکم طبق احکام اسلام و حکم به قسط و عدالت است و این دو قاعده، جزئی از فقه اسلامی هستند.

فهرست منابع و مآخذ:

- * قرآن کریم
۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
 ۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، چاپ هفتم، ۱۳۷۱، ه.ش.
 ۳. بجنوردی، محمد حسن، قواعد الفقهیه، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۳ ه.ق.
 ۴. ترنبری، پاتریک، حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها، ترجمه‌ی آریتا شمشاد؛ علی اکبر آقایی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۷۹.
 ۵. جانسون، گلن، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن. ترجمه‌ی محمد جعفر پوینده، تهران: نشر نی ۱۳۷۸.
 ۶. الحر العاملی، محمد بن الحسن [شیخ حر عاملی] وسایل شیعہ الی تحصیل مسایل الشریعہ. بیرون: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
 ۷. حسینی العاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامه، مؤسسه دار الاحیاء التراث العربی، بیرون [بی‌تا].
 ۸. الحلّی، جعفر بن الحسن، تذکره الفقہا تبریز: المکتبه الرضوی لاحیاء آثار الجعفریہ، [بی‌تا].
 ۹. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. نجف: مطبعه الاداب، ۱۳۸۹ ه.ق.
 ۱۰. قواعد الاحکام. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه.ق.
 ۱۱. الحلّی، حسن بن یوسف [علامه حلّی] منتهی المطلب، تبریز: حاج احمد ۱۳۳۳ ه.ش.
 ۱۲. خویی، ابوالقاسم. البیان. قم: مکتبه داوری، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ه.ق.
 ۱۳. سیوطی، جلال الدین. الدر المنثور، بیروت: دارالمعرفه البطاعه و النشر، [بی‌تا].
 ۱۴. صفایی، سیدحسین؛ قاسم‌زاده، سیدمرتضی، اشخاص و محجورین. تهران: انتشارات سمت ۱۳۸۰.
 ۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین المیزان فی تفسیر القرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۳ ه.ق.
 ۱۶. الطوسی، ابی جعفر محمدبن الحسن [شیخ طوسی] المبسوط فی فقه الامیه تهران: المکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، چاپ دوم ۱۳۸۸ ه.ق.
 ۱۷. التیبان، نجف: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ه.ق.
 ۱۸. عزمی بکری، محمد، موسوعه الفقه و القضاء فی الاحوال الشخصیه ۱۹۹۹ م.
 ۱۹. فاضل لنکرانی محمد القواعد الفقهیه، قم: نشر مهر ۱۴۱۶ ه.ق.

۲۰. الكلینی، محمد یعقوب. فروغ کافی، بیروت: نشر دارالاضواء چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۱. کاتوزیان، ناصر، عقود معین، تهران: شرکت انتشار، ۱۳۷۱.
۲۲. مجموعه قوانین ۱۳۱۱: شماره‌ی ۷۹.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر القواعد الفقہیہ، قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ ه.ق
۲۴. تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیہ ۱۳۷۶ ش.
۲۵. الموسوی السبزواری، سید علی عبدالاعلی مہذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام قم: دفتر آیت الله سبزواری، چاپ چهارم ۱۳۸۰ ه.ش.
۲۶. ابن اثیر، مجدالدین المبارک بن محمد الجزری، النہایہ فی غریب الحدیث و الاثر.
۲۷. قم: مؤسسہ اسماعیلیان: چاپ چهارم، تابستان ۱۳۶۷ ه.ش.
۲۸. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق
۲۹. الحلّی، ابی منصور الحسن بن یوسف المطہر الاسدی [اعلامه حلّی] ارشاد الازہان الی احکام الایمان. قم: مؤسسہ النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق.
۳۰. تبریزی، میرزا جواد. صراط النجاء تهران: دفتر نشر برگزیده، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح الشرایع الاسلام ترجمہ‌ی شیخ عباس قوچانی دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۶۷ ش.

